



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مناقب اهل بیت علیہم السلام

از دیدگاه اهل سنت

محمد طاهر جانشینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مناقب اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت بخش مربوط به امام رضا علیه السلام

نویسنده:

ناصر میدی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | مناقب اهل بیت علیهم‌السلام از دیدگاه اهل سنت |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | فضائل و مناقب حضرت امام علی الرضا علیه السلام |
| ۲۲ | پاورقی |
| ۲۴ | درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان |

ولادت وی در مدینه بوده است روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و خمسين و مائه بعد وفاة جده الصادق رضی الله عنه بخمس سنين و قيل غير ذلك [۳] و وفاة وی در ولایت طوس بوده است در قریه سناباد از روستای نوقان، و قبر وی در قبه هارون الرشید است در قبه ئی که در سرای حمید بن قطب الطائی است، و ذلك فی شهر رمضان التسع بقین منه یوم الجمعة سنه ثمان و مائین. [۴].

مادر وی ام ولد بوده، ولها السماء، منها اروی و نجمه و سمانه. و ام البنین، و استقر اسمها علی تکتم [۵] گویند که: وی کنیزک حمیده مادر کاظم رضی الله عنه بود، شبی حمیده مصطفی را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که فرمود نجمه را به پسر خود موسی بخش که زود باشد که از وی فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد، از ام رضا رضی الله عنه روایت کنند که گفت چون به رضا حامله شدم هرگز از خود ثقل حمل در نیافتم، و در خواب از شکم خود آواز تسیح و تهلیل می شنید و هول و هیبت بر من غلبه می کرد. چون بیدار

[صفحه ۲۰۴]

می شدم هیچ آواز نمی آمد. و در زمان ولادت دستها به زمین نهاد و روی به آسمان کرد و لب مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند. [۶] و یکی از خواص کاظم رضی الله عنه چنین روایت کرده است «و الله تعالی اعم» که روزی کاظم رضی الله عنه مرا گفت که هیچ دانسته‌یی از تاجران مغرب کسی آمده است؟ گفتم ندانسته ام فرمود که آمده است، با وی سوار شدیم و برفتیم تا به آن مغربی رسیدیم هفت کنیزک بر ما عرض کرد هیچ کدام را قبول نکرد و فرمود که دیگر عرض کن گفت: دیگر نمانده است مگر کنیزکی که بیمار است، فرمود: که چه شود که وی را عرضی کنی قبول نکرد، پس باز گشت، روز دیگر مرا فرستاد که وی را بگویی که غایت ثمن وی چیست هر چه گوید به آن بخر، پیشروی رفتم گفت که از چنین و چنین کم نمی کند. گفتم که به آنچه گفتمی خریدم. گفت: بتو فروختم، اما بگویی که وی با وی همراه بودی کیست؟ گفتم: مردی است از بنی هاشم، گفت: از کدام قبیله بنی هاشم؟ گفتم: من بیش از این نمیدانم. گفت: ترا چیزی بگویم، چون این کنیزک را از اقصی بلا- مغرب خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دید گفت این کنیزک چیست؟ گفتم کنیزکی است که از برای خود خریده‌ام، گفت این کنیزک از ان قبیل نیست که آن تو باشد می باید که این نزدیک بهترین اهل ارض باشد که از وی در اندک وقتی فرزندی آیه که از شرق تا غرب مثل وی نباشد. راوی گوید چون وی را آوردم اندک روز گاری بیش نبود که

[صفحه ۲۰۵]

رضا علیه الرضوان متولد شد. [۷].

عن موسی الکاظم رضی الله عنه انه قال: رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فقال رسول الله علیه و سلم علی ابنک ینظر بنور الله عزوجل و ینطق بحکمته یصیب و لا یخطی و یعلم و لا یجهل قدم ملاء الارض حکما و علما. [۸].

و هر چند بر زبانها مذکور است و در کتابها مسطور است از مناقب و فضایل رضا رضی الله عنه اندکی است از بسیار و قطره ایست از بحر ذخار این مختصر را گنجائی آن نیست لا جرم بر بعضی از کرامات و خوارق عادات اقتصار می‌رود: [۹].

و از آن جمله آن است: چون مأمون وی را ولی عهد خود ساخت هر گاه قصد ملاقات مأمون کردی خادمان و حاجبان استقبال وی کردند، و پرده را که بر درگاه مأمون آویخته بودی بالا داشتندی تا وی در آمدی و آخر الامر بنا بر تقابلی که میان اصحاب نفس و هوا و ارباب صدق و صفا می باشد ایشان را تفرقی از رضا رضی الله عنه واقع شد، با یکدیگر اتفاق کردند که من بعد بر قاعده‌ی معهود استقبال وی نکنند و پرده را بالا نکنند، چون دیگر بار رضا

[صفحه ۲۰۶]

رضی الله عنه آمد، ایشان نشسته بودند، بی اختیار برجستند و استقبال کردند و پرده را بالا داشتند، چون وی درون رفت با یکدیگر گفتند این چه بود که ما کردیم. دیگر بار اتفاق کردند که کرت دیگر این کار نکنیم. چون کرت دیگر آمد برخاستند و سلام کردند. اما برداشتن پرده متوقف داشتند، خدای تعالی بادی برانگیخت که از آن پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان بر می داشتند. چون وی درآمد آن باد ساکن شد. و چون قصد بیرون آمدن کرد باز آن باد برخاست و آن پرده را بالا داشت، آن جماعت چون آنرا دیدند گفتند: هر که را خدای تعالی عزیز گردانید هیچکس او را خوار نمی تواند کرد و به عادت معهود خود عود کردند. [۱۰].

و از آن جمله آنست که: دعبل بن علی الخزاعی رحمه الله از شعرای فصیح آن عصر بود. گوید: که چون من آن قصیده را گفتم: «مِدارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ». آن را پیش رضا رضی الله عنه بردم در خراسان در آن وقت که ولی عهد مأمون بود. چون آن را بخواندم استحسان کرد و فرمود که: این را پیش هیچکس دیگر مخوان مگر آنکه من گویم. خبر من به مأمون رسید مرا طلب داشت و احوال من پرسید پس گفت: قصیده مدارس آیات را بخوان. من تعلق کردم، فرمود که: رضا را رضی الله عنه حاضر کردند. فرمود، یا ابوالحسن دعبل را از قصیده مدارس آیات پرسیدم نخواند رضا رضی الله عنه فرمود که: ای دعبل آن را بخوان بخوانم استحسان نمود و پنجاه هزار درهم عطا داد و رضا رضی الله عنه نزدیک

[صفحه ۲۰۷]

به آن عطا داد، من گفتم: یا سیدی! می خواهم که مرا از جامه های خود چیزی ببخشی تا کفن من باشد. مرا پیراهنی داد که پوشیده بود، و منشفه ای داد به غایت لطیف و فرمود که اینها را نگاهدار که به آن از آفات نگاهداشته خواهی شد. بعد از آن قصد مراجعت به عراق کردم، در راه بعضی از کردان بیرون آمدند و قافله ای ما را غارت کردند چنانکه با من پیراهن کهنه یی ماند و بس، و بر هیچ چیز چندان تأسف نداشتم که بر آن پیراهن و منشفه، و در آن سخن که رضا رضی الله عنه فرموده بود که: «این را نگاهدار که به آن نگاهداشته خواهی شد» متفکر می بودم، ناگاه دیدم که یکی از آن کردان بر اسب من سوار، و جامه ی بارانی من در بر آمد و نزدیک من بایستاد و منتظر آنکه اصحاب وی جمع شوند و این بیت را خواندن گرفت که: مِدارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ. و گریه آغاز کرد، با خود گفتم عجب است اینکه دزدی از کردان طریق محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم می ورزد پس طمع کردم که شاید پیرهن رضا را رضی الله عنه و منشفه وی به دست من آید. وی را گفتم: یا سیدی این قصیده را که گفته است؟ گفت: ترا به این چکار؟ گفتم: مرا در این سری هست که خواهم گفت. صاحب آن از آن مشهورتر است که کسی نداند. گفتم: آن کیست؟ گفت: دعبل بن شاعر آل محمد صلی الله علیه و سلم. گفتم: ای سیدی والله دعبل منم و این قصیده را من گفته ام. استبعاد بسیار کرد، و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود، گواهی دادند که این دعبل است، هرچه از قافله گرفته بود

[صفحه ۲۰۸]

همه را پس داد و هیچ نگاه نداشت، و ما را بدرقه کرد و از محل خطر گذرانید پس من و قافله به برکت آن پیراهن و منشفه از بلا برستیم و نگاهداشته شدیم [۱۱].

و قصیده دعبل این است:

ذَكَرْتُ مَحَلَّ الرَّبْعِ مِنْ عَرَافَاتِ

فَأَسْبَلْتُ دَمْعَ الْعَيْنِ بِالْعَبْرَاتِ

وَقَلَّ عَرَى صَبْرِي وَهَاجَتْ صَبَابِي

رُسُومُ دِيَارِ أَفْقَرَتْ وَعَوْرَاتِ

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

وَمَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُّقْفَرٍ الْعَرَصَاتِ
لآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِيٍّ
وَبِالرَّكْنِ وَالتَّغْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ
دِيَارِ عَلِيٍِّّ وَالحُسَيْنِ وَجَعْفَرِ
وَحَمْرَةَ وَالسَّجَادِ ذِي التَّنْفِاتِ
دِيَارِ عَفَاها جَوْزُ كُلِّ جَوْنِ مَبَاكِرِ
وَلَمْ تَعْفُ بِالْأَيَّامِ وَالسَّنَوَاتِ
دِيَارِ لِعَبْدِ اللَّهِ وَالفَضْلِ صِنْوِهِ
سَلِيلِ رَسُولِ اللَّهِ ذِي الدَّعَوَاتِ
مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَلِلتَّقَى
وَالصَّوْمِ وَالتَّطْهِيرِ وَالحَسَنَاتِ
مَنَازِلُ جَبْرَيْلُ الْأَمِينُ يُحَلُّهَا
مِنَ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالرَّكَوَاتِ
مَنَازِلُ وَحِيٍّ اللَّهُ مَعْدِنُ عِلْمِهِ
سَبِيلُ رِشَادٍ وَاضِحِ الطُّرُقَاتِ
مَنَازِلُ وَحِيٍّ اللَّهُ يَنْزِلُ حَوْلَهَا
عَلَى أَحْمَدَ الرُّوحَاتِ وَالعَدَوَاتِ
فَأَيُّنَ الْأَوْلَى شَطَطٌ بِهِمْ غُرْبَةُ النُّوَى
أَفَانِينَ فِي الْأَقْطَارِ مُخْتَلِفَاتِ
هُمُ آلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا انْتَمَوْا
وَهُمُ خَيْرُ سَادَاتٍ وَخَيْرُ حُمَاهِ

[صفحه ۲۰۹]

مَطَاعِيمٍ فِي الْأَعْسَارِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ
فَقَدْ شَرَّفُوا بِالفَضْلِ وَالبَّرَكَاتِ
إِذَا لَمْ تُنَاجِ اللَّهَ فِي صَلَوَاتِنَا
بِذِكْرِهِمْ لَمْ يَقْبَلِ الصَّلَوَاتِ
أَيْمُهُ عَدْلٍ يُهْتَدَى بِفِعَالِهِمْ
وَتُؤْمَنُ مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَتَرَاتِ
فِيَا رَبِّ زِدْ قَلْبِي هُدًى وَبَصِيرَةً
وَزِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي
دِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعَا
وَدَارُ زِيَادٍ أَصْبَحَتْ عُمَرَاتِ
وَآلُ رَسُولِ اللَّهِ هَلْبُ رِقَابُهُمْ

وَ آلُ زِيَادٍ غَلَّظَ الْقَصْرَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورَهُمْ
 وَ آلُ زِيَادٍ زَيْنُوا الْحَجَلَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ يُسَبِّى حَرِيمَهُمْ
 وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا الشُّرَبَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُوتِ
 فَيَا وَارِثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَ آلَهُ
 عَلَيْكُمْ سَلَامِي دَائِمِ النَّفَحَاتِ
 لَقَدْ أَمِنْتُ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِهَا
 وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ عِنْدَ مَمَاتِي [۱۲].

این قصیده در بعضی روایات پنجاه بیت زیاده است. و در اینجا ذکر قبور اهل بیت کرده است. و چنین روایت است که در آن قصیده چون باین بیت رسید:

وَ قَبْرٌ يَبْغِدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ
 تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ

رضا رضی الله عنه فرمود که ای دعبل بدین موضع بیتی دیگر الحاق کنیم که قصیده ثوبان تمام شود. گفت بلی یا ابن رسول الله. فرمود:

وَ قَبْرٌ بِطُوسَ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
 أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّرْفَاتِ

[صفحه ۲۱۰]

دعبل پرسید که این قبر که خواهد بود یا ابن رسول الله؟ فرمود: که قبر من، زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و محبان اهل بیت شود هر که مرا زیارت کند در این غربت با من باشد در درجه‌ی من در روز قیامت آمرزیده شود. [۱۳].

و از آن جمله آن است که: یکی از کوفیان گفته است که از کوفه به عزیمت خراسان بیرون آمدم، دختر من حله‌ای به من داد که این را بفروش و برای من فیروزه بخر. چون به مرو رسیدم غلامان رضا رضی الله عنه آمدند که: یکی از خادمان وی فوت شده است حله‌ای که داری به ما بفروش تا کفن وی سازیم. گفتم که هیچ حله ندارم، برفتن دیگر بار باز آمدند که مولای مرا ترا سلام می‌رساند و می‌گوید که با تو حله‌ای است که دختر تو بتو داده است که بفروشی و فیروزه خری، اینک بهای آن را آورده‌ایم. حله را به ایشان دادم. و بعد از آن با خود گفتم که از وی مسئله چند بپرسم بینم که چه جواب می‌دهد. چند مسئله بر جای نوشتم و با مداد به در خانه‌ی وی رفتم و از ازدحام مردمان مجال آن نشد که وی را بینم چه چای آنکه بپرسم متحیر ایستاده بودم. ناگاه غلامی بیرون آمد. و نام من نوشته بمن داد، چون نگاه کردم جواب مسئله‌های من بود. [۱۴].

و از آن جمله آن است که: یکی از اهالی بتاج گفته است که رسول را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که به بتاج آمده است و در مسجدی که حاجیان

[صفحه ۲۱۱]

فرو می‌آیند فرود آمده است، پیشروی رفتم و سلام کردم، در نظر وی طبقی بود از برگ درخت خرما بافته پر از خرما صیحانی

رسول صلی الله علیه و سلم کفی از آن خرما به من داد بشمردم هفده بود با خود تعبیر چنان کردم که بعدد هر خرما می خواهم زیست. چون بعد از بیست روز کم یا بیش شنیدم که رضا رضی الله عنه در آن مسجد فرود آمده است فی الحال به خدمت او شتافتم وی را در همان موضع که رسول صلی الله علیه و سلم را دیده بودم یافتیم. طبقی بر همان صفت پیشروی نهاده سلام کردم جواب داد مرا نزدیک خود خواند و کفی خرما بمن داد بشمردم و آن هم هفده خرما بود، گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم خرما از این بیشتر می خواهم فرمود: اگر رسول صلی الله علیه و سلم بیشتر بتو می داد من هم بیشتر می دادم [۱۵].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است که ریان بن الصلت با من گفته است که می خواهم از رضا رضی الله عنه دستوری خواهی که بر وی در آمی، و امید می دارم که مرا جامه‌ای پوشاند از جامه‌های خود، و درهمی چند از آنها که به نام وی زده‌اند عطا فرماید. راوی گوید که چون پیش رضا رضی الله عنه در آمدم هنوز هیچ نگفته بودم فرمود که: ریان بن الصلت می خواهد که در آید و امید می دارد که وی را جامه پوشانیم و از دراهمی که به نام ما زده‌اند چیزی به وی دهیم. وی را در آرید. ریان در آمد وی را دو جامه و سی درهم عطا فرمود. [۱۶].

و از آن جمله آن است که: قطاع الطریق تاجری را در راه کرمان در برف گرفتند

[صفحه ۲۱۲]

و دهان وی را پریرف کردند، زبان وی از کار برفت چنانکه به آسانی سخن نمی توانست گفت، چون بخراسان رسید شنید که رضا رضی الله عنه در نیشابور است. با خود گفت وی از اهل بیت نبوت است، پیش وی روم شاید این را علاجی تواند. شب در خواب دید که پیش رضا رضی الله عنه آمد و طلب شفا کرد و فرمود که بستان کتونی و سعت و ملح و آن را با آب تر کن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابی، از خواب در آمد و از آن خواب اعتباری نگرفت، چون نیشابور رسید رضا رضی الله عنه بیرون رفته بود و در بعضی رباط ها نزول کرده، آن تاجر به خدمت وی رفت و قصه را خود باز گفت و ذکر خواب نکرد، رضا رضی الله عنه فرمود که دوای تو همان است که در خواب با تو گفته‌ام، گفت: یا ابن رسول الله می خواهم که دیگر بار بشنوم فرمود که بستان قدری کتون و سعت و ملح و آب تر کن و دو سه بار در دهن گیر که شفا یابی آن شخص چنان کرد و شفا یافت. [۱۷].

و از آن جمله آنست که: روزی در شخصی نظر کرد و فرمود که: ای بنده‌ی خدای وصیت کن به آنچه می خواهی و آماده باش از برای چیزی که از آن گریز نیست چون از این سخن سه روز بگذشت آن شخص بمرد [۱۸].

و از آن جمله آن است: ابو اسماعیل سندی گفته است که: بر رضا رضی الله عنه در آمدم و یک کلمه از عربی نمی دانستم، بر وی بلغت سندی سلام گفتم، وی بهمان لغت جواب داد، بعد از آن از وی سؤالات کردم بزبان سندی

[صفحه ۲۱۳]

و وی از همه به همان زبان جواب گفت. چون بیرون می آمدم گفتم من بزبان عربی سخن گفتن نمیدانم دعا کن تا خدای تعالی مرا به دانستن آن ملهم گرداند، دست مبارک بر لبهای من مالید فی الحال بزبان عربی سخن گفتن آغاز کردم [۱۹].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است عزیمت حج کردم جاریه‌ی برای من دو ثواب ملحم ترتیب کرده بود که در آن احرام بندم، چون وقت احرام رسید مرا در خاطر دغدغه‌ی پیدا شد که احرام در ثواب ملحم جایز است یا نی؟ ترک آنرا کردم و جامه‌ی دیگر پوشیدم. چون به مکه رسیدم بسوی رضا رضی الله عنه کتابتی کردم و همراه آن چیزها بوی فرستادم، فراموش کردم که در آنجا از وی سؤال کنم که احرام در ثواب ملحمه جایز است یا نی یا وجود آنکه در خاطر داشتم چندان بر نیامد که قاصد آمد و جواب مکتوب بمن آورد و در آخر نوشته که هیچ باک نیست اگر محرم جامه ملحم بپوشد. [۲۰].

و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است که روزی با رضا رضی الله عنه در حیاطی بودم با وی سخن می گفتم، ناگاه عصفوری آمد و خود را پیش وی در زمین انداخت و بانگ می کرد و اضطراب می نمود رضا رضی الله عنه فرمود که می دانید که

این عصفور چه می‌گوید گفتم: الله اعلم و رسوله و ابن رسوله فرمود که: می‌گوید: در این خانه ماری در آمده است و می‌خواهد که فرزندان مرا بخورد

[صفحه ۲۱۴]

پس فرمود که برخیز و باین خانه در آی و آن مار را بکش، برخاستم و به آن خانه در آمدم دیدم کمه ماری گرد آن خانه می‌گردد وی را بکشتم. [۲۱].

و از آن جمله آن است که دیگری گفته است که خاتون من حامله بود پیش رضا رضی الله عنه آمدم، و گفتم دعا کن که خدای تعالی وی را پسری گرداند فرمود که خاتون تو دو فرزند حامله است، چون برگشتم در خاطر من افتاد که یکی را محمد نام نهم و یکی را علی. مرا آواز داد که یکی را علی نام کن و یکی را ام عمرو. چون آن فرزندان به زمین آمدند یکی پسر بود و دیگری دختر، علی و ام عمرو نام کردم، روزی از مادر خود پرسیدم که ام عمرو چه نام است؟ گفت: نام مادر من ام عمرو بوده است. [۲۲]. و از آن جمله آن است که: دیگری گفته است که در خراسان از رضا رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: که چون مرا از مدینه طلبیدند همه عیال خود را جمع کردم و ایشان را فرمودم که بر من بگریند تا بشنوم، بعد از آن دوازده هزار درهم برایشان قسمت کردم، و گفتم دیگر هرگز بسوی شما معاودت نخواهم کرد. [۲۳].

و از آن جمله آن است که: چون مأمون بر وی عرض خلافت می‌کرد و وی قبول نمی‌کرد و این استدعا و ابا مدت دو ماه برداشت، آخر الامر چون مبالغه از حد گذشت و به وعید و تهدید انجامید قبول کرد، و در آن باب فصلی نوشت در آخر آن ثبت کرد که: «

الْجَفْرُ وَالْجَامِعَةُ يَدُلَّانِ عَلَيَّ خِلَافِ دَلِيكَ وَمَا

[صفحه ۲۱۵]

أَدْرِي مَا يُعْمَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. لَكِنِّي امْتَثَلْتُ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَانْتَزْتُ رِضَاءَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُنِي وَإِيَّاهُ». [۲۴].

و از آن جمله آن است که خوارقی که از قصه‌ی ابوالصلت هروی روایت کرده‌اند معلوم می‌شود. و آن چنان است که ابوالصلت گفته است که: روزی پیش رضا رضی الله عنه ایستاده بودم. با من گفت: در این قبه رو که هارون الرشید در آنجاست و از چهار جانب آن خاک بیاور. رفتم و آن خاک آوردم بپوئید و بینداخت و گفت: زود باشد که اینجا برای من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر کلنگی که در خراسان است بیارند آن را نتوانند کند، بعد از آن فرمود که از فلان موضع خاک بیار آوردم، فرمود که از برای من در این موضع حفر کنید. و بگوی که تا هفده درجه فروبرند و در میان قبر شق کنند، و اگر نگذارند بفرمای تا لحد کنند، و آن را دو زارع و شبری سازند که آنرا خدای فراخ گرداند چندان که خواهد، و در وقت حفر از بالای سر من بتری پیدا خواهد، به کلامی که ترا تعلیم می‌کنم تکلم کن که آب بجوشد و لحد پر آب آید و در آن آب ماهیان خورد بینی، این نان را که بتو می‌دهم خورد کن و در آب انداز تا آن ماهیان بخورند چنانچه هیچ نماند، پس ماهی بزرگ بیرون آید و آن ماهیان خورد را بر چیند چنانکه هیچ نماند آنگاه غایب شود، چون غایب شود دست بر آب نه و به آنچه گفتم تکلم کن تا آب کم شود و هیچ نماند، و آنچه گفتم نکنی مگر در حضور مأمون، بعد از آن فرمود که ای ابوالصلت فردا بر مأمون خواهم در آمد، اگر چنانچه بدر

[صفحه ۲۱۶]

آیم و چیزی بر سر خود نپوشیده باشم با من سخن گوی، و اگر چیزی بر سر خود انداخته باشم با من سخن مگوی. [۲۵].

ابوالصلت گوید: که چون رضا رضی الله عنه بامداد گرد جامه‌ها بپوشید و منتظر نشست تا غلام مأمون بطلب او آمد. بر مأمون درآمد در پیش مأمون طبق‌های میوه نهاده بودند و خوشه‌ی انگور در دست داشت و می‌خورد، چون وی را بدید از جای خود برجست و وی را معانقه کرد و بر میان دو چشم وی بوسه داد، و وی را بنشانند و آن خوشه انگور بوی داد و گفت: یا ابن رسول الله

از این انگور خوبتر دیده‌ی؟ رضا رضی الله عنه فرمود که: انگور نیکو از بهشت باشد پس مأمون بگفت: از این انگور بخور، فرمود که: مرا معاف دار، مبالغه کرد، مأمون گفت: مانع چیست مگر ما را متهم می‌داری؟ و آن خوشه را بستد و بعضی از آن بخورد، و دیگری را به رضا رضی الله عنه داد، رضا دو سه دانه از آن بخورد و بینداخت و برخاست. مأمون گفت به کجا می‌روی؟ فرمود: به آنجا که فرستادی و چیزی بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمد، با وی سخن نگفتم، به سرای خود در آمد و بفرمود تا در سرای ببندند، و بر فراش خود بخفت.

و من در میان سرای ایستادم غمگین ناگاه دیدم که جوانی درآمد خود بر وی و مشکبوی بسیار شبیه رضا رضی الله عنه، پیشروی دویدم و گفتم از کجا درآمدی که در بسته بود؟ فرمود که آن کس مرا در آورد که به یک ساعت از [صفحه ۲۱۷]

مدینه باین جا آورد. پرسیدم که تو کیستی؟ فرمود که من حجه الله محمد بن علی. و پیش پدر درآمد و مرا نیز گفت که در آی. چون رضا رضی الله عنه ویرا بدید برخاست و معانقه کرد و به سینه‌ی خود کشید و میان دو چشم وی بیوسید و وی را در بستر خود برد، و وی نیز روی بر روی پدر خود نهاد و با وی سخن پنهان بگفت که من ندانستم، بعد از آن بر دو لب رضا رضی الله عنه کفی دیدم سفیدتر از برف و محمد بن علی رضی الله عنهما آن را می‌لیسید بزبان خود پس دست در میان جامه‌ی پدر و سینه‌ی او کرد و چیزی مثل عصفور بیرون آورد و فرو برد. رضا رضی الله عنه در گذشت. محمد بن علی رضی الله عنهما گفت: ای ابوالصلت برخیز و از خزانه آب و تخته بیار، گفتم در خزانه نه آب است و نه تخته، فرمود: هر چه ترا می‌گویم به جای آر. به خزانه رفتم آب و تخته یافتم بیرون آوردم. و خواستم که وی را مدد دهم فرمود که ابوالصلت با من کسی دیگر است که مدد بدهد. وی را غسل کرد و فرمود که در خزانه جامه دانست در وی کفن و حنوط بیرون آر، رفتم آنجا جامه دانی دیدم که هرگز ندیده بودم، بیرون آوردم، وی را تکفین کرد و نماز گذارد. پس گفت: تابوت بیار، گفتم بروم و نجار را بگویم تا تابوت بتراشد. گفت در خزانه رو، رفتم تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم، آوردم وی را در تابوت کرد، و دو رکعت نماز آغاز کرد هنوز تمام نکرده بود که تابوت از جای خود برخاست و سقف خانه بشکافت و تابوت از آنجا بالا رفت. گفتم یا ابن رسول الله مأمون هم در این ساعت بیاید و وی را [صفحه ۲۱۸]

طلب دارد ما چه گوییم؟ فرمود که خاموش باش که تابوت زود باز خواهد گشت، پس فرمود که ای ابوالصلت هیچ پیغمبری نیست که در مشرق مرده باشد و وصی وی در مغرب بمیرد مگر خدای تعالی میان احبا و ایشان و میان ارواح ایشان جمع کند، این سخن تمام نشده بود باز سقف خانه بشکافت و تابوت فرود آمد، وی را از تابوت بیرون آورد و بر فراش بخوابانید چنانچه گویا وی را نشسته‌اند، و کفن نکرده.

پس فرمود که برخیز و در را بگشای بگشادم و مأمون و غلامان برد ربودند درآمدند گریان و اندوهگین، گریان می‌دریدند و تپانچه بر سر می‌زدند، و مأمون می‌گفت: یا سیداه فجعت بک یا سیداه. بعد از آن به تکفین و تجهیز وی مشغول شدند، و بفرمود تا به حفر قبر وی اشتغال نمایند، من در آن موضع حاضر شدم هر چه رضا رضی الله عنه گفته بود همه ظاهر شد. چون مأمون آن آب و ماهیان بدید، گفت: رضا رضی الله عنه چنانچه در حیات خود ما را عجایب می‌نمود در ممات خود هم می‌نماید. یکی از مقربان مأمون گفت: میدانی که این اشارت به چیست؟ اشارت به آن است که ملک شما بغیر بنی العباس خواهد رسید با وجود کثرت شما و طول مدت شما. مثل شما مثل این ماهیان است چون وقت اجل های شما آید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خدای تعالی مردی را بر شما مسلط گرداند تا شما را فانی سازد مأمون گفت راست می‌گویی. دیگر ابوالصلت گوید که چون مأمون از دفن رضا رضی الله عنه فارغ شد گفت آن کلامه که گفتمی مرا تعلیم کن گفتم آنرا همان ساعت فراموش کردم و راست گفتم. فرمود که حبس کردند مدت یک سال

[صفحه ۲۱۹]

در حبس بماندم. عیش بر من تنگ شده گفتم بار خدایا به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و علیهم الجمیعین که مرا فرجی روزی کن، هنوز دعا را تمام نکرده بودم که محمد بن علی الرضا را دیدم که در آمد و گفت: تنگدل شدی ای ابوالصلت؟ گفتم آری و الله. گفت برخیز و بیرون رو، و دست بر بندھائی که بر من بود زد همه بگشاد، دست مرا بگرفت و از آن سرای بیرون آورد، و حارسان و غلامان مرا می‌دیدند و نتوانسته که با من سخن گویند، پس گفت برو در ضمان خدای و ودیعت او که دیگر تو به او نرسی و او بتو نرسد، ابوالصلت گوید تا این وقت مأمون را ندیده‌ام [۲۶].

توضیح راجع به قصیده‌ی: «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ» از دعبل بن علی الخزاعی:

یاقوت حموی در کتاب معجم الادباء ج ۱۱ ص ۱۰۲ و از آن به بعد گوید: دعبل بن علی الخزاعی از مشاهیر شیعه بود، قصیده‌ی تائیه او در اهل بیت از بهترین اشعار و زیباترین مدایح است. وی با قصیده‌اش بحضور حضرت امام علی بن موسی الرضا سلام الله تعالی علیهما رفت بخراسان. آن حضرت ده هزار دینار [۲۷] برسم عطا و برده‌یی از لباس خود بعنوان خلعت بوی کرامت فرمود. مردم قم سی هزار درهم را بابت بهای برده حضرت رضا سلام الله علیه به دعبل دادند نفروخت، جمعی سر راه بوی گرفتند که آن را برده را از روی

[صفحه ۲۲۰]

بگیرند، آنها را گفت که من آنرا برای خدای عز و جل می‌خواهم و بر شما حرام است، سی هزار درهم بوی دادند قسم خورد که نفروشم مگر آنکه مقداری از آن را بمن بدهید که در میان کفنم باشد. او را یک آستین دادند که در میان کفن هایش بود. گویند این قصیده را در جامه‌ای بنوشت و آن را حرام ساخت و وصیت کرد که حروف کفن هایش باشد. نسخ این قصیده مختلف است، در بعضی از آنها زیاداتی هست ظن می‌رود که ساختگی است و بعدا بر آن افزوده شده. و من در این کتاب آنچه را از آن صحیح دانستم آورده‌ام. و اینک قصیده:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ
وَمَنْزِلٌ وَخِي مُفْفِرُ الْعَرَصَاتِ
لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي
وَبِالرَّكْنِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ
دِيَارِ عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرِ
وَحَمْزَةَ وَالسَّجَادِ ذِي الثَّنِيَاتِ
دِيَارِ عَفَاهَا جَوْرٌ كُلُّ جَوْنٍ مَبَاكِرِ
وَلَمْ تَعْفُ بِالْأَيَّامِ وَالسَّنَوَاتِ
دِيَارِ لِعَبْدِ اللَّهِ وَالْفَضْلِ صَنِوهِ
سَلِيلِ رَسُولِ اللَّهِ ذِي الدَّعَوَاتِ
قِفَا نَسْأَلِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا
مَتَى عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَوَاتِ
وَ أَيْنَ الْأَوْلَى شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى
أَفَانِينَ فِي الْأَفْطَارِ مُفْتَرَقَاتِ
هُمُ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَرَوْا

وَهُمْ خَيْرٌ سَادَاتٍ وَ خَيْرٌ حُمَاهُ
 وَمَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَ مُكَدِّبٌ
 وَ مُضْطَعِنٌ دُوَ إِخْنَةٍ وَ تَرَاتٍ
 إِذَا ذَكَرُوا قَتْلَى بِنَدْرِ وَ خَبِيرٍ
 وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعَبْرَاتِ
 فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ
 وَ هُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَهُمْ وَ عَرَاتٍ
 لَقَدْ لَأَيْنُوهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا
 قُلُوبًا عَلَى الْأَخْقَادِ مُنْطَوِيَاتٍ
 فَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ
 فَهَاشِمٍ أَوْلَى مِنْ هَنٍ وَ هَنَاتٍ
 سَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ غَيْثُهُ
 فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ
 قُبُورٌ بِكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةَ
 وَ أُخْرَى بِفُحٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي
 وَ قَبْرٌ بِبَعْدَادٍ لِنَفْسِ زَكِيَّةِ
 تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ

[صفحه ۲۲۱]

فَأَمَّا الْمُمِضَاتُ الَّتِي لَسْتُ بِالِغَا
 مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتٍ
 إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
 يُفَرِّجُ مِنْهَا الِهِمَّ وَ الْكُرْبَاتِ

نفوس لدى النهرين من ارض كربلا
 مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِشَطِّ فُرَاتٍ
 تقسمهم ريب الزمان كما ترى
 لَهُمْ عَفْرَةٌ مَعْشِيَّةُ الْحَجْرَاتِ

@@@

سوی ان منهم بالمدينه عصبه
 مدى الدهر انضاء من العزمات
 قَلِيلَةٌ زُورًا سَوَى بَعْضِ زُورٍ
 مِنَ الضَّبِيعِ وَ الْعُقْبَانِ وَ الرَّحَمَاتِ
 لَهُمْ كُلُّ حِينٍ نَوْمُهُ بِمَضَاجِعِ
 لَهُمْ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتِ

و قد كان منهم بالحجاز و اهلها
 مَعَاوِيَةُ يَخْتَارُونَ فِي السُّرُوتِ
 تَنَكَّبُ لِأَوَّاءِ السَّنِينِ جَوَارِهِمْ
 فَلَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجُمُرَاتِ
 إِذَا وَرَدَ وَ إِخِيلاً تَشْمَسُ بِالْقَنَا
 مَسَاعِرِ جَمْرِ الْمَوْتِ وَ الْغُمُرَاتِ
 وَ إِنْ فَخَرُوا يَوْمَ اتُوا بِمُحَمَّدٍ
 وَ جَبْرِيلَ وَ الْفِرْقَانَ ذِي السُّورَاتِ
 مَلَامِكٌ فِي أَهْلِ النَّبِيِّ فَانْهَمُ
 أَحِبَّائِي مَا عَاشُوا وَ أَهْلُ ثِمَاتِي
 تَخِيرُتُهُمْ رَشْدًا لِأَمْرِي فَانْهَمُ
 عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ خَيْرَةُ الْخَيْرَاتِ
 يَا رَبِّ زِدْنِي مِنْ يَقِينِي بِصِيرَةٍ
 وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي
 بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كَهُولٍ وَ فِتْيَةٍ
 لِفَكِّ عِنَاءٍ أَوْ لِحَمْلِ دِيَاتِ
 أَحِبُّ قِصِي الرَّحِمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ
 وَ أَهْجُرُ فِيكُمْ أَسْرَتِي وَ بَنَاتِي
 وَ أَكْتُمُ حُبِّيكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحٍ
 عِنْدِي لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مَوَاتِ
 لَقَدْ حَفَّتِ الْإَيَّامُ حَوْلِي بِشَرِّهَا
 وَ إِنِّي لِأَرْجُوا لَأَنْ بَعْدَ وَفَاتِي
 الْمِ تَرَانِي مِنْ ثَلَاثِينَ حِجَّةً
 أَرْوَحُ وَ أَغْدُو دَائِمَ الْحَسْرَاتِ
 [صفحه ۲۲۲]

أَرَى فِيئُهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مَتَقَسِّمًا
 وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فِيئُهُمْ صَفْرَاتِ
 فَالِ رَسُولِ اللَّهِ نَحْفُ جَسْمِهِمْ
 وَ آلِ زِيَادِ حَفْلِ الْقَصْرَاتِ
 بَنَاتِ زِيَادِ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
 وَ الْإِلَهِ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفُلُوتِ
 إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى أَهْلِ وَ تَرَهُمْ
 أَكْفًا عَنِ الْإِوتَارِ مَنْقَبِضَاتِ

فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد
 لقطع قلبی اثرهم حسراتی
 خروج امام لا محاله خارج
 یقوم علی اسم الله و البرکات
 یمیز فینا کل حق و باطل
 و یجزی علی النعماء و النقمات
 ساقصر نفسی جاهدا عن جدالهم
 کفانی ما القی من العبرات
 فی نفس طیبی ثم یا نفس ابشری
 فغیر بعید کل ما هو ات
 فان قرب الرحمن من تلک مدتی
 و اخر من عمری لطول حیاتی
 شفیت و لم اترك لنفسی رزیه
 و رویت منهم منصلی و قنائی
 احاول نقل الشمس من مستقرها
 و اسمع احجارا من الصلوات
 فمن عارف لم ینتفع و معاند
 یمیل مع الاهواء و الشبهات
 قصار ای منهم ان اموت بغصه
 تردد بین الصدر و اللهوات
 کانک بالاضلاع قد ضاق رجها
 لما ضمنت من شدة الزقرات

سید مؤمن شبلنجی قدس الله تعالی روحه نیز از قصیده‌ی «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ» این مقدار را در کتاب نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار صلی الله علیه و آله و سلم آورده است:

[صفحه ۲۲۳]

ذکرت محل الربع من عرفات
 فأجريت دمع العين بالعبرات
 و قل عری صبری و هاجت ضبابتی
 رسوم دیار افتصرت و عرات
 مدارس آیات خلت عن تلاوة
 و منزل وحی مقفر العرصات
 لآل رسول الله بالخیف من منی
 و بالبيت و التعریف و الجمرات

دیار علی و الحسین و جعفر
 و حمزه و السجاد ذی الثفان
 دیار لعبد الله و الفضل صنوه
 نجی رسول الله فی الخلوات
 منازل كانت للصلوة و للتقی
 و للصوم و التطهیر و الحسنات
 منازل جبریل الامین یحلها
 من الله بالتسلیم و الرحمت
 منازل وحی الله معدن علمه
 سبیل رشاد واضح الطرقات
 قفا نسل الدار التي خف اهلها
 متى عهدها بالصوم و الصلوات
 و أين الأولى شطت بهم غربه النوی
 فامسین فی الاقطار مفترقات
 أحب فضاء الدار من اجل جبهم
 و هجر فیهم أسرته و ثقاته
 و همراهل میراث النبی اذا انتموا
 و هم خیر سادات و خیر حماة
 مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد
 لقد شرقوا بالفضل و البركات
 ائمة عدل یقتدی بفعالهم
 و تؤمن منهم ذلّة العثرات
 فیا رب زد قلبی هدی و بصیره
 و زد جبهم یا رب فی حسناتی
 لقد آمنت نفسی بهم فی حیاتها
 و انی لا رجوا لامن بعد وفاتی
 الم ترانی من ثلاثین حجّة
 أروح و اغدو دائم الحسرات
 ارى فیئهم فی غیرهم متقسما
 و ایدیهم من فیئهم صفرات
 [صفحه ۲۲۴]

اذا و تروا مدوا الی اهل و ترهم
 اكفا عن الاوثار منقبضات

و آل رسول الله نحفجسومهم
و آل زیاد اغلظ القصرات
سأبکیکم ماذر فی الافق شارق
و نادى منادى الحقییر بالصلوات
و ما طلعت شمس و حان غروبها
و باللیل ابکیهم و بالغدوات
دیار رسول الله اصبحن بلقعا
و اهل زیاد تسکن الحجرات
و آل زیاد فی القصور مصونئ
و آل رسول الله فی الفلوات
فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد
لقطع نفسی أثرهم حسراتی
خروج امام لامحالة خارج
يقوم علی اسم الله بالبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل
و یجزی عن النعماء و النقمات
فیا نفس طیبی ثم یا نفس فاصبری
فغیر بعید کل ما هو آت [۲۸].

روزی ابو نواس حضرت امام رضا سلام الله تعالی علیه را دید که با سواری استری از نزد مأمون می آمد. پیش رفت و گفت: ای پسر رسول الله صلی الله علیه و سلم چند شعر برای تو گفته‌ام دوست دارم آنها را از من بشنوی فرمود بگوی ابو نواس برخواند:

مطهرون نقیات ثیابهم
تجری الصلاة علیهم کلما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبه
فما له فی قدیم الدهر مفستحز
[صفحه ۲۲۵]

اولئک القوم اهل البیت عندهم
علم الکتاب و ما جاءت به لسور [۲۹].

امام فرمود: اشعاری برای من آوردید که قبل از تو کس چنین اشعار نیاورده است. غلام خود را فرمود از باقی مانده‌ی مخارج ما چه مبلغ نزد تو هست؟ گفت سیصد دینار، فرمود: آن را به ابونواس بدهید. و چون

به منزل برگشت فرمود شاید ابونواس سیصد دینار را کم بدانند. ای غلام استر را نیز برای او ببر. [۳۰].

آنچه را شیخ ابن حجر رضی الله عنه در کتاب الصواعق المحرقة راجع به حضرت امام علی بن موسی الرضا سلام الله تعالی علیه آورده است:

الامام علی الرضا سلام الله تعالی علیه

حضرتش با نام ترین و عالی قدر ترین ائمه است. و از این جاست که مأمون دل بدو بست و او را بزرگ می‌داشت، و دختر خود را به نکاح آن حضرت آورد، و در مملکت خویش شریکش ساخت، و امر خلافت خود را به آن حضرت تفویض نمود. و در سال دویست و دو بدست خود منشوری نوشت که علی رضا ولیعهد اوست و جمعی کثیر را بر آن شاهد گرفت. لکن امام علیه السلام پیش از او رحلت فرمود. مأمون بر مرگش اسف بسیار خورد. امام علیه السلام قبل از وفات خود خبر داد که انگور و انار متفرق [صفحه ۲۲۶]

خواهد خورد و بدان در خواهد گذشت. و مأمون می‌خواهد او را در پشت هارون دفن کند و نتواند و اینها را که فرموده بود همه بشد.

از موالی آن حضرت یکی معروف کرخی است استاد سری سقطی، وی بر دست آن حضرت اسلام آورد. به روایت حاکم: مردی را فرمود ای مرد راضی باش به اراده‌ی خدای عزوجل و آماده باش برای آنچه از آن چاره نیست آن مرد پس از سه روز بمرد. [۳۱]. به روایت حاکم: از محمد بن عیسی از ابی جیب که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بخواب دیدم در منزلی که حجاج بشهر ما در آن نزول کرد، بر آن حضرت سلام کردم طبقی بافته از شاخه‌ی درخت خرما می‌مدینه که در آن خرما می‌صیحانی بود پیش آن حضرت دیدم هیچ‌کس از آن خرما را به من مرحمت فرمود. چنان تأویل کردم که به تعداد آن خواهم نیست. چون بیست روز گذشت امام ابوالحسن علی الرضا سلام الله تعالی علیه از مدینه تشریف آورد و در آن مسجد نزول فرمود. مردم به سلام آن حضرت شتابیدند من هم به حضورش رفتم، دیدم نشسته بود در جایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را آنجا در خواب دیده بودم، و طبقی بافته از شاخه‌ی خرما می‌مدینه که در آن خرما می‌صیحانی بود پیش آن حضرت نهاده. بر آن حضرت سلام کردم مرا نزدیک خود بنشانند و من هم از آن خرما بمن لطف فرمود. چون بشمردم بهمان مقدار بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بمن مرحمت فرموده بود. عرض کردم [صفحه ۲۲۷]

زیادترش فرمائید، فرمود: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیادترش می‌کرد من هم چنان می‌کردم. [۳۲]. در تاریخ نیشابور آمده که چون امام علی الرضا سلام الله تعالی علیه وارد شهر نیشابور شد و از بازار آن شهر عبور می‌فرمود، سایبانی بر بالای سرش بود که در وراء آن جمال مبارکش دیده نمی‌شد، دو حافظ مشهور: ابو زرعه‌ی رازی و محمد بن اسلم طوسی که جمع کثیری از طلبه‌ی علم و حدیث با آنها بودند. پیش رفتند و در حضورش لا به و تضرع نمودند که رخسار مبارکش را به آنان بنماید و حدیثی را از آباء کرامش برای ایشان روایت فرماید. استر را نگاه داشت و غلامان خویش را فرمود که سایبان بردارند، چشم آن خلیف به دیدن طلعت مبارک آن حضرت روشن گردید، دو گیسوی بافته داشت که بر گردنش آویخته بود، مردم نیشابور بعضی فریاد می‌کشیدند، بعضی می‌گریستند، بعضی در خاک می‌غلتیدند و بعضی سم استرش را بوسه می‌دادند. علماء بانگ برآوردند که: ای مردم خاموش باشید! مردم همه خاموش شدند، آنگاه دو حافظ مذکور از آن حضرت استدعای املاء حدیث نمودند، حضرت امام علی بن موسی الرضا سلام الله تعالی علیه فرمود: «حدیثی ابو موسی الکاظم، عن ابیه جعفر الصادق، عن ابیه محمد الباقر، عن ابیه زین العابدین، عن ابیه الحسین، عن [صفحه ۲۲۸]

ابیه علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و سلامه علیهم»، قال حدیثی حبیبی و قره عینی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قال حدیثی جبریل، قال سمعت رب العزة يقول: لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی» سپس استر را رها فرمود و تشریف شان براه افتاد. [۳۳].

گویند اهل قلم و دوات را در میان آن جمع که این حدیث را نوشتند حساب کردند بیست هزار کس بودند. توضیح اینکه آن

از دحام عظیم همه صوت حضرت امام علیه‌السلام را در اثناء روایت حدیث می‌شنیدند و حال آنکه بحثش عادی بود. و در روایتی حدیث مروی این است: الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالازکان. و می‌شاید که هر دو حدیث را روایت فرموده باشد.

احمد بن حنبل گوید چنانچه سند حدیث سلسله الذهب بر کسی که جنون داشته باشد خوانده شود شفا یابد، انشاء الله تعالی. [۳۴] صواعق ۱۲۶ / ۱۲۵

در یکی از صبح‌های عید مأمون را ثقلی بر مزاج مستولی گشت که مانع از خروج وی برای پیش‌نمازی نماز عید گردید، امام ابوالحسن علی‌الرضا سلام الله تعالی علیه را گفت: برخیز و سوار شو و نماز عید را برای مردم بگذار. امام امتناع نمود [صفحه ۲۲۹]

و فرمود تو دانی که در بین من و تو شروطی هست مرا از این نماز عید معذور دار، مأمون گفت: می‌خواهم بدین وسیله ترا در عالم بلند آواز گردانم و امر ترا در آفاق مشهور سازم که ولیعهد منی و بعد از من خلیفه توی و در این باب الحاح کرد عاقبت حضرت رضا علیه‌السلام فرمود که مرا از این کار معاف داری دوست تر دارم، و اگر چاره نیست و باید بروم و نماز عید بگذارم، پس من بدان سان به نماز می‌روم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف می‌برد، مأمون گفت هر نوع که خواهی عمل کن. مأمون بفرمود تا فرماندهان و سپاهیان و اعیان دولتش سوار شوند و در التزام رکاب آن حضرت به نماز گاه روند.

مردم سوار شدند و بدر خانه‌ی آن حضرت رفتند. قراء و موزنان، و مکبران در باب خانه‌اش جمع شدند و تشریف فرمائیش را انتظار می‌بردند که از خانه بیرون بیایند. حضرت رضا سلام الله علیه بیرون تشریف آوردند در حالیکه: غسل فرموده. فاخر ترین لباسهایش را پوشیده، عمامه بسته و گوشه‌ی از آن را بر دوش آویخته، و عطر بکار برده، و عصا در دست گرفته بود. با حال پیاده براه افتاد و سوار نشد، و موالی و اتباع خویش را نفرمود تا چنین کنند و آنان نیز چنین کردند و در خدمتش پیاده می‌رفتند، به هنگام طلوع آفتاب بجانب نماز گاه براه افتادند و بانگ به تهلیل و تکبیر برداشتند، چون فرماندهان و سپاهیان آن حضرت را بدین حالت دیدند از ترس همه پیاده شدند و اسبهای خویش را به غلامانشان سپردند. چون حضرت رضا سلام الله علیه بانگ به تکبیر و تهلیل برمی‌داشت همه با آن حضرت بانگ

[صفحه ۲۳۰]

به تکبیر و تهلیل بر می‌داشتند و پیاده در خدمتش می‌رفتند. حتی مردم چنان می‌دانستند که حیاط‌ها و دیوارها آنها را به تکبیر و تهلیل جواب می‌دهند بانگ شیون و وا ویلا جذب و حال مردم بلند شد.

این خبر به مأمون رسید. فضل بن سهل او را گفت: اگر رضا به مصلی برسد مردم شیفته‌ی وی خواهند گشت و خون و جان ما بلکه از آن شما در خطر خواهد افتاد. سوی وی بفرست و او را از این کار بازدار. مأمون نزد وی فرستاد و پیغام داد که ای ابوالحسن از شما تکلیف نماز عید کردیم و حال به مشقت شما راضی نیستم به خانه خویش باز گرد. کسی که از این پیش‌برای آنها نماز گذارده حال هم خواهد گذارد. حضرت رضا علیه‌السلام به خانه خود مراجعت فرمود و مأمون سوار شد و به نماز گاه رفت و نماز برای مردم بگذار. [۳۵].

در کتاب نور الابصار سند حدیث سلسله الذهب بدین لفظ آمده است: قال علی‌الرضا رضی الله عنه: حدثنی ابی موسی‌الکاظم، عن ابیه جعفر الصادق، عن ابیه محمد الباقر، عن ابیه علی‌زین‌العابدین، عن ابیه شهید کربلا. عن ابیه علی‌المرتضی، قال: حدثنی جیبی و قره‌عینی رسول الله صلی الله علیه و سلم، قال: حدثنی جبریل علیه‌السلام، قال: حدثنی رب العزة سبحانه و تعالی، قال: کلمة لا اله الا الله حصنی و من دخل

[صفحه ۲۳۱]

حصنی امن من عذابى. [۳۶].

امام ابوالقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه گوید: این حدیث با این سند به یکی از امراء سامانیه رسید بفرمود آنرا با طلا بنوشتند و وصیت کرد که در قبرش دفن نمودند، او را پس از مرگ در خواب دیدند و پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد؟ گفت: مرا بیامزید به تلفظ من به لا اله الا الله و تصدیق من به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست. [۳۷].

و عن علی بن موسی الرضا عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، انه قال: من لم يؤمن بحوضی فلا اورده الله تعالی حوضی، و من لم يؤمن بشفاعتی فلا انا له الله شفاعتی. یعنی: هر کس به حوض من ایمان نداشته باشد حق تعالی او را بر آن وارد نمی‌سازد و هر کس به شفاعت من مؤمن نباشد خدای عزوجل او را بدان نایل نمی‌فرماید. [۳۸].

صفوان بن یحیی گفت: چون امام کاظم سلام الله تعالی بمقام قرب حق انتقال فرمود، و ولد اسعدش امام علی الرضا سلام الله تعالی علیه پس از آن حضرت ظهور یافت، بر وجود مبارکش ترس داشتم، و به حضورش عرض کردیم که بر تو از این (یعنی هارون) ترس داریم، فرمود: وی غایب کوشش خود را کرد و او را بر من راه نیست. [۳۹].

[صفحه ۲۳۲]

یحیی بن خالد برمکی هارون را گفت: ای (یعنی امام علی الرضا سلام الله علیه) پیش افتاد، و خلافت را برای نفس خود ادعا می‌کند، هارون گفت: آنچه با پدرش کردیم ما را کافی است می‌خواهی که همه‌ی آنها را بکشیم؟ [۴۰].

مسافر روایت کند که من با امام علی الرضا سلام الله تعالی علیه در منی بودم یحیی بن خالد برمکی بر ما بگذشت و صورت خود را با مندیلی پوشیده بود که از غبار محفوظ ماند. امام علیه‌السلام فرمود: چه بیچارگان نمیدانند امسال چه به سرشان خواهد آمد. در همان سال به دست هارون انقراض یافتند.

و فرمود علیه‌السلام: و از این عجیب‌تر آنکه من و هارون مثل این دو تیم و انگشت سبابه و وسطای خود را بهم پیوست. مسافر گوید: و الله معنی سخنش در مورد هارون را ندانستم تا آنگاه که وفات یافت و در جنب هارون دفن گردید. [۴۱].

حسین بن یسار گفت: که امام علی الرضا سلام الله تعالی علیه فرمود: عبدالله محمد را خواهد کشت. عرض کردم: عبدالله مأمون محمد امین را؟ فرمود: آری. و چنان شد. [۴۲].

حسین بن موسی گفت: ما جمعی از جوانان بنی‌هاشم بر گرد امام علی

[صفحه ۲۳۳]

الرضا سلام الله تعالی علیه نشسته بودیم، ناگاه جعفر بن عمر علوی بر ما بگذشت در نهایت اندراس و فلاکت، ما به واسطه‌ی هیئت مندرس او در همدیگر می‌دیدیم. اما علیه‌السلام فرمود: قریبا او را خواهید دید با مال و خدمه‌ی فراوان و هیئت زیبا. ماهی نگذشت که تولیت مدینه را بدو سپردند و کارش بالا گرفت و حالش خوب شد و با خیل و حشم خویش بر ما می‌گذشت بر بای می‌خاستیم و تعظیم و احترام وی را به جا می‌آوردیم.

نورالابصار، ص ۱۵۹ / ۱۵۸

پاورقی

[۱] شواهد النبوة ص ۱۸۲.

[۲] شواهد النبوة ص ۱۸۳. الکامل فی التاریخ ۳۳۶ / ۶.

[۳] تذکرة الخواص ص ۳۶۴. مطالب السؤل ص ۸۸. کفایة الطالب ص ۳۱۰. الفصول المهمة ص ۲۲۶. الصواعق المحرقة ص ۲۰۳.

[۴] تذکرة الخواص ص ۳۶۴. کفایة الطالب ص ۳۱۰. شواهد النبوة ص ۱۸۳. الصواعق المحرقة ص ۲۰۳.

- [۵] الفصول المهمة ص ۲۴۴. نورالابصار ۲۰۵.
- [۶] الفصول المهمة ص ۲۴۵. ینابیع الموده ص ۳۸۴.
- [۷] شواهد النبوة ص ۱۸۳.
- [۸] شواهد النبوة ص ۱۸۴. ینابیع الموده ص ۳۸۴.
- [۹] شواهد النبوة ص ۱۸۴.
- [۱۰] شواهد النبوة ص ۱۸۴. الفصول المهمة ص ۲۴۵. اخبار الدول ص ۱۱۴. نورالابصار ص ۳۲۱.
- [۱۱] تذکره الخواص ص ۲۳۸. فرائد السمطين ۲ / ۲۴۱. الفصول المهمة ص ۲۳۰. شواهد النبوة ص ۱۸۴. الاتحاف بحب الاشراف ص ۶۰. نورالابصار ص ۲۰۶.
- [۱۲] مطالب السؤل ص ۸۵. الفصول المهمة ص ۶۰. شواهد النبوة، ص ۱۸۵. نورالابصار ص ۲۰۶.
- [۱۳] تذکره الخواص ص ۱۳۰. الاتحاف بحب الاشراف ص ۱۶۵. نورالابصار ص ۱۵۳.
- [۱۴] شواهد النبوة ص ۱۸۵.
- [۱۵] شواهد النبوة ص ۱۸۶.
- [۱۶] شواهد النبوة ص ۱۸۶.
- [۱۷] شواهد النبوة ص ۱۸۶ و ۱۸۷.
- [۱۸] الفصول المهمة ص ۲۴۷. شواهد النبوة ص ۱۸۷. نورالابصار ص ۳۲۲.
- [۱۹] شواهد النبوة ص ۱۸۷.
- [۲۰] شواهد النبوة ص ۱۸۷.
- [۲۱] شواهد النبوة ص ۱۸۷.
- [۲۲] الفصول المهمة ص ۲۴۶. شواهد النبوة ص ۱۸۷. نورالابصار ص ۳۲۳.
- [۲۳] شواهد النبوة ص ۱۸۸.
- [۲۴] شواهد النبوة ص ۱۸۸.
- [۲۵] شواهد النبوة ص ۱۸۸. روضة الواعظین ص ۲۲۹.
- [۲۶] شواهد النبوة ص ۱۸۸ - ۱۹۰.
- [۲۷] در متن عربی معجم الادباء ده هزار درهم آمده است نه ده هزار دینار.
- [۲۸] معجم الادباء ۱۰۲ / ۱۱. نورالابصار ص ۳۱۰.
- [۲۹] الفصول المهمة ص ۲۲۹. الاتحاف ص ۶۰.
- [۳۰] الفصول المهمة: ص ۲۴۷ و ۲۴۸. نورالابصار ص ۳۰۹.
- [۳۱] الصواعق المحرقة ص ۲۰۴.
- [۳۲] الصواعق المحرقة ص ۲۰۴ و ۲۰۵. الفصول المهمة ص ۲۴۶. نورالابصار ص ۳۲۲.
- [۳۳] الفصول المهمة ص ۲۵۳ و ۲۵۴. تذکره الخواص ص ۱۳۶. الصواعق المحرقة ص ۳۸۹. اخبار الدول ص ۱۱۵.
- [۳۴] الفصول المهمة ص ۲۵۳ و ۲۵۴. الصواعق المحرقة ص ۲۰۴.
- [۳۵] الفصول المهمة ص ۲۶۰ و ۲۶۱. نورالابصار ص ۳۲۰.
- [۳۶] نورالابصار ص ۳۱۳.

[۳۷] الرسالة القشیریة ص ۳۶۴. نورالابصار ص ۳۱۴.

[۳۸] الفصول المهمة ص ۲۲۷. نورالابصار، ص ۳۱۴. جامع کرامات الاولیاء ۲ / ۳۱۱.

[۳۹] نورالابصار ص ۱۲۴.

[۴۰] نورالابصار ص ۳۲۲.

[۴۱] نورالابصار ص ۳۲۳.

[۴۲] نورالابصار ص ۳۲۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

